



حضرت آیت الله العظمی جوادى آملی دامت برکاته

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم

بسم الله الرحمن الرحيم

آخرین بخش کتاب نکاح شرایع مرحوم محقق بحث نفقات است که ملاحظه فرمودید^۱ و چون نفقه قرابت و نفقه ملک یمین در جای دیگر مورد بحث نبود، در نکاح، ضمن بحث از نفقه زوجیت بحث کردند. این قسمت‌ها نه مطالب علمی دارد نه روایات متعددی ولی برای حرمت این بحث، اهمیت و احترام این بحث، اینها را می‌خوانیم و عبور می‌کنیم؛ لکن آن مقداری که نقص دارد و باید تکمیل شود، آن اساس خانواده است که فقه خانواده جداگانه باید مطرح شود.

ملاحظه فرمایید! ﴿الرِّجَالُ قَوَّامُونَ عَلَى النِّسَاءِ﴾^۲ است اما آنها که «آیات الأحکام» نوشته‌اند و همچنین محققان فقهی دیگر، این را خوب تبیین کردند که قیّم بودن و قیّومیّت مرد نسبت به زن در چه حد است؟ آنها به استناد ﴿الرِّجَالُ قَوَّامُونَ عَلَى النِّسَاءِ﴾، این آیه ﴿وَأَهْجُرُوهُنَّ فِي الْمَضَاجِعِ وَاضْرِبُوهُنَّ﴾ را هم زیر مجموعه قیّومیّت و قیّم بودن گذاشتند که یک بار هم به مناسبتی آن روایات خوانده شد و بیانی که در کنز العرفان مرحوم فاضل مقداد آمده است آن هم ارائه شد که امروز هم باید ارائه شود. ﴿الرِّجَالُ قَوَّامُونَ عَلَى النِّسَاءِ﴾ اصل کلی است که در قرآن کریم آمده است، اما در چند فصل این اصل تبیین شده است. اصل اول این است که اساس خانوادگی بر دو امر

۱. شرائع الإسلام في مسائل الحلال والحرام، ج ۲، ص ۲۹۱؛ «النظر الخامس في النفقات».

۲. سوره نساء، آیه ۳۴.

عقلی و عاطفی است: یکی مسئله محبت و دیگری رأفت است؛ اگر بر عهده مرد مسائل اقتصادی و مسکن مطرح است، بر عهده زن مسائل عقلی و عاطفی مطرح است. در جریان ﴿الرِّجَالُ قَوَّامُونَ عَلَى النِّسَاءِ﴾ دو تا برهان اقامه کردند فرمود: ﴿بِمَا فَضَّلَ اللَّهُ بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ﴾ که آیا این تفضیل صنف بر صنف است یا بعضی از اشخاص بر بعضی اشخاص، هر دو را در کنز العرفان ذکر کرده است که این تفضیل صنف بر صنف مستلزم تفضیل شخص بر شخص نیست و بالعکس. اگر در موردی مردی بر زنی فضیلت داشت دلیل نیست که آن صنف بر این صنف افضل است و بالعکس. اگر در جایی گفته شد آن صنف بر این صنف افضل است معنای آن قضیه موجب کلیه عام استغراقی نیست که کل مرد بر کل زن فضیلت دارند، هیچ کدام از اینها تلازمی ندارد هر دو را مرحوم فاضل مقداد در کنز العرفان بیان کردند.^۱ این ﴿الرِّجَالُ قَوَّامُونَ عَلَى النِّسَاءِ﴾ در بخش اول، خود همان آیه تفضیل داد ﴿بِمَا فَضَّلَ اللَّهُ بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ وَبِمَا أَنْفَقُوا﴾ چون تأمین هزینه زن و خانواده اصولاً به عهده مرد است لذا او باید قیّم به امر اقتصاد و تأمین منزل باشد؛ لکن آن اصول کلی که در آیات دیگر آمده است این قیّم بودن و قیوم بودن را خوب تبیین کرده است فرمود ﴿وَ عَاشِرُوهُنَّ بِالْمَعْرُوفِ﴾^۲ آنچه را که عقل به رسمیت می شناسد و آنچه را که عرف به رسمیت می شناسد برابر همان رفتار کنید. در بخش های دیگر که زمینه طلاق فراهم شد فرمود: ﴿فَإِمْسَاكٌ بِمَعْرُوفٍ أَوْ تَسْرِيحٌ بِإِحْسَانٍ﴾^۳ اگر هیچ سازگاری نیست رها کنید و اگر توان زندگی مسالمت آمیز دارید ﴿فَإِمْسَاكٌ بِمَعْرُوفٍ﴾ در بخش های دیگر فرمود اصل خلقت این که به دست ذات اقدس الهی بود آن کار را طرزی عاقلانه و

۱. کنز العرفان فی فقه القرآن، ج ۲، ص ۲۱۱.

۲. سوره نساء، آیه ۱۹.

۳. سوره بقره، آیه ۲۲۹.

مهربانانه سهم‌بندی کرد فرمود: ﴿وَجَعَلَ بَيْنَكُمْ مَوَدَّةً وَرَحْمَةً﴾^۱ هیچ‌کدام قیوم بودن دیگری را نمی‌رساند که یکی قیّم دیگری باشد ﴿وَجَعَلَ بَيْنَكُمْ مَوَدَّةً وَرَحْمَةً﴾. در حکمت عملی که تدبیر منزل است این آیات مطرح است که این دو اصل به جای آن جهیزیه و مهریه که ردّ و بدل مالی می‌شود، این ردّ و بدل عقلی و عاطفی حکومت دارد که ﴿وَجَعَلَ بَيْنَكُمْ مَوَدَّةً وَرَحْمَةً﴾. در بخش‌هایی دیگر فرمود گرچه مرد موظف است مسکن را تأمین کند که ﴿أَسْكُوهُمْ مِنْ حَيْثُ سَكْنْتُمْ﴾^۲ تأمین مسکن به عهده مرد است، از این طرف فرمود: ﴿خَلَقَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ أَزْوَاجًا لِتَسْكُنُوا إِلَيْهَا﴾^۳ که سکونت خانواده به عهده زن است. درست است که مرد آن قیّم و قیوم بودن را دارد هزینه را تأمین می‌کند مسکن را تأمین می‌کند اما آن گذشت مهربانانه و عطوفانه مادرانه مادر را هرگز مرد ندارد لذا فرمود تأمین سکونت خانواده و منزل به عهده زن است ﴿خَلَقَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ أَزْوَاجًا لِتَسْكُنُوا إِلَيْهَا﴾. نفرمود زن باید سکونت خود را از مرد تأمین کند، هزینه خود را از مرد تأمین می‌کند؛ اما آن سکونت و آرامش و گذشت مهربانانه که در خانواده سهم تعیین‌کننده‌ای دارد، آن به عهده زن است ﴿خَلَقَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ أَزْوَاجًا لِتَسْكُنُوا إِلَيْهَا﴾. در فصل بعدی فرمود درست است که مسکن به عهده مرد است و سکونت به عهده زن است، هزینه به عهده مرد است اما مودّت و رحمت مشترک است؛ در بخش‌های بعد فرمود حالا اگر مشکلی پیش آمد اول این مشکل را با موعظه حل کنید و اگر نشد موعظه اثر نکرد و در جریان نشوز و امثال نشوز مطرح شد یک داوری خانواده یک شورای خانوادگی یک محکمه خانوادگی یک قاضی تحکیمی خانوادگی تأمین کنید ﴿فَابْتَغُوا حَكَمًا مِنْ أَهْلِهِ وَ

۱. سوره روم، آیه ۲۱.

۲. سوره طلاق، آیه ۶.

۳. سوره روم، آیه ۲۱.

حَكَمًا مِنْ أَهْلِهَا» که «إِنْ يُرِيدَا إِصْلَاحًا يُوَفِّقِ اللَّهُ بَيْنَهُمَا»^۱ اینها اگر واقعاً قصدشان اصلاح است خدا توفیق می‌دهد و راهنمایی می‌کند که چگونه اساس خانواده حفظ شود و از بین نرود. گرچه این «إِنْ يُرِيدَا إِصْلَاحًا يُوَفِّقِ اللَّهُ بَيْنَهُمَا» در یک آیه دیگر است اما بر اساس اینکه «الْقُرْآنُ يُفَسِّرُ بَعْضُهُ بَعْضًا»^۲ این می‌افتد در آن وسط آیه‌ای که دارد: «فَعِظُوهُنَّ وَاهْجُرُوهُنَّ فِي الْمَضَاجِعِ وَاضْرِبُوهُنَّ» چه زمانی بزنید. اگر چنانچه «فَابْتَغُوا حَكَمًا مِنْ أَهْلِهِ» شد، «وَحَكَمًا مِنْ أَهْلِهَا» شد، «إِنْ يُرِيدَا إِصْلَاحًا يُوَفِّقِ اللَّهُ بَيْنَهُمَا» شد و مشکل خانوادگی حل شد، دیگر نوبت به «وَاضْرِبُوهُنَّ» نمی‌رسد. اگر چنانچه این چنین نظم در آیات ملاحظه شود که قرآن کریم حکمیت طرفین را در زمان نشوز و ناسازگاری در صورتی که قصد طرفین اصلاح باشد و خدا توفیق صلح می‌دهد، این باید در وسط قرار بگیرد. این مسئله اجتماعی و سیاسی و مانند آن را در بر دارد که هر جا اگر حکمیتی باشد و واقعاً حکمین قصد اصلاح داشته باشند خدا توفیق عطا می‌کند، این اختصاص به مسئله خانوادگی ندارد، اگر کسی «إِنْ يُرِيدَا إِصْلَاحًا يُوَفِّقِ اللَّهُ بَيْنَهُمَا» در خیلی از موارد که اختلاف پیدا می‌شود بین دو نفر یا دو گروه یا دو صنف یا دو حزب یا دو جریان به هر حال «إِنْ يُرِيدَا إِصْلَاحًا يُوَفِّقِ اللَّهُ بَيْنَهُمَا» این اصل کلی است. آن وقت این اصل کلی می‌افتد در وسط «فَعِظُوهُنَّ وَاهْجُرُوهُنَّ» و «وَاضْرِبُوهُنَّ»، قبل از اینکه به آن ضرب برسد به این حکمیت خانوادگی می‌رسد که «إِنْ يُرِيدَا إِصْلَاحًا يُوَفِّقِ اللَّهُ بَيْنَهُمَا»، نشد از آن به بعد مسئله ضرب است مثلاً معلوم شد که این زن خلاف شرع می‌کند نشوز دارد، به جای اینکه پلیس خبر کنند او بیاید نهی از منکر کند، شارع مقدس

۱. سوره نساء، آیه ۳۵.

۲. الکشاف، ج ۲، ص ۴۳۰؛ کامل بهایی (طبری)، ص ۳۹۰.

در چنین مواردی با حفظ همه شرایط به شوهر اجازه نمی از منکر داد. در اینجا سخن از زدن خانوادگی زن و شوهر نیست.

حالا این آیات را یک بار باید ملاحظه بفرمایید بعد آن حدیث شریفی که مرحوم فاضل مقداد در کنز العرفان ذکر کرده است را یک بار دیگر باید بخوانیم تا معلوم شود که جای این ﴿وَاضْرِبُوهُنَّ﴾ کجاست؟

در سوره مبارکه «بقره» آیه ۲۲۸ فرمود: ﴿وَلَهُنَّ مِثْلُ الَّذِي عَلَيْهِنَّ بِالْمَعْرُوفِ﴾ یک حقوق متقابلی در اصل عقد بین زن و شوهر است یا - خدای ناکرده - به طلاق رسیده است در اصل طلاق یا «بین العقد و الطلاق»، در کل این زمینه ها ﴿وَلَهُنَّ مِثْلُ الَّذِي عَلَيْهِنَّ بِالْمَعْرُوفِ﴾، آن وقت قیّم بودن معنای خاص خودش را اینجا پیدا می کند. اما آن قیّم بودن در سوره مبارکه «نساء» آیه ۳۴ به این صورت است: ﴿الرِّجَالُ قَوَّامُونَ عَلَى النِّسَاءِ بِمَا فَضَّلَ اللَّهُ بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ﴾ نه کل این صنف بر کل آن صنف، چون هر دو را در کنز العرفان نقل می کند که اگر بعض مردها بر بعض زن ها فضیلت داشتند معنای آن این نیست که کل آن صنف بر کل این صنف فضیلت دارد. ﴿الرِّجَالُ قَوَّامُونَ عَلَى النِّسَاءِ بِمَا فَضَّلَ اللَّهُ بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ﴾ که مدیریت است و مانند آن، ﴿وَبِمَا أَنْفَقُوا مِنْ أَمْوَالِهِمْ﴾ که تأمین هزینه و مدیریت خانواده از نظر اقتصاد به عهده مرد است، چون مستحضرید در اسلام فقر طبیعی وجود دارد اما فقر اقتصادی نیست، فقر طبیعی مثل اینکه ما در عالم طبیعت داریم زندگی می کنیم کودک نداشته باشیم، بچه نداشته باشیم، پیرزن نداشته باشیم، پیرمرد نداشته باشیم، افتاده نداشته باشیم، این شدنی نیست؛ این فقر طبیعی است و اینجا جای پیدایش فقر است، ممکن نیست که آدم در دنیا زندگی کند و فقیر نداشته باشد، این نیست؛ آنکه اسلام در صدد آن است زدودن فقر اقتصادی است نه فقر طبیعی، فقر طبیعی لازمه زندگی است هیچ پیامبری نیامده است که آن نیاز طبیعی را برطرف کند، ما در عالم فقیر نداشته باشیم، خیر! این کارافتاده ها اینها فقیر هستند ولی فقر

اقتصادی ممنوع است که کسی گرسنه بماند، این نیست. پس بین فقر اقتصادی و فقر طبیعی فرق است و اسلام در صدد زدودن فقر اقتصادی است نه فقر طبیعی، از فقر طبیعی کسی گله ندارد. پس اگر صنفی بر صنفی مقدم بود دلیل نیست که قضیه موجب کلیه است که کل فرد فرد این صنف، بر کل فرد فرد آن صنف فضیلت دارد، این دلیل نیست؛ چه اینکه اگر فردی بر فردی فضیلت داشت دلیل نیست که صنفی بر صنفی فضیلت دارد.

در جریان قوام بودن، مدیریت یک طرف و تأمین هزینه به عهده مرد است از طرفی دیگر؛ اما در همین ذیل فرمود اگر مسئله نشوز است ﴿وَاللَّاتِي تَخَافُونَ نُشُوزَهُنَّ فَعِظُوهُنَّ﴾ که امر به معروف و نهی از منکر است، بعد ﴿وَأَهْجُرُوهُنَّ فِي الْمَضَاجِعِ﴾ که یک مقدار بی‌مهری نشان بدهید، بعد ﴿وَأَضْرِبُوهُنَّ﴾. بین آن ﴿وَأَهْجُرُوهُنَّ﴾ با ﴿وَأَضْرِبُوهُنَّ﴾ دو تا محکمه فاصله است: یکی محکمه صلح و یکی محکمه قضا. محکمه صلح این است که گذشت از طرفین باشد و رضایت طرفین باشد و سازگاری باشد که صلح است؛ اما قضا این است که بر اساس همان سانتی‌تر هم حساب می‌شود، در مسئله قضا شما بیا گذشت بکن، این طور نیست؛ پس مسئله قضا مسئله ریاضی است. حالا معلوم می‌شود که این فقهای ما (رضوان الله تعالی علیهم) چرا در این بخش بر اساس ریاضی کار کردند که عرض می‌کنیم که این تقریباً آخرین فصل است، این را برای چه این قدر دقیق مطرح کردند؟ زمستان چه لباسی بدهد؟ تابستان چه لباسی بدهد؟ غذای آنها چقدر باشد؟ همه این جزئیات را آمدند گفتند؛ این برای آن است که در جریان دعوا، توقع داشتن و گله بکنند، اینها نیست که مربوط به فصل اخیر است. در فصل اخیر که به محکمه قضا رفتن و زندان است و بگیر و ببند است، باید بر اساس مسئله ریاضی باشد که زمستان چقدر؟ تابستان چقدر؟ هزینه چقدر؟ خادم باشد چقدر؟ همه اینها را ریاضی‌گونه فقه ما بیان کرده است. در این شرایع این قسمت‌ها که می‌خوانیم آدم تعجب می‌کند که این چگونه است که خانواده مثلاً لباس او این قدر، در زمستان این قدر، در

تابستان این قدر! اینها وقتی با احترام زندگی می‌کنند اصلاً این حرف‌ها بینشان مطرح نیست؛ معلوم می‌شود که در روز دعوا این حرف‌ها مطرح است. این مربوط به فصل اخیر است. اگر مسئله امور خانواده و فقه خانواده دسته‌بندی شود، آن وقت معلوم می‌شود که جای این ﴿وَ اضْرِبُوهُنَّ﴾ کجاست و جای این ﴿إِنْ يُرِيدَا إِصْلَاحًا يُوَفِّقِ اللَّهُ بَيْنَهُمَا﴾ کجاست؟ این را گرچه فرمود: ﴿فَعِظُوهُنَّ وَ اهْجُرُوهُنَّ فِي الْمَضَاجِعِ وَ اضْرِبُوهُنَّ﴾ به حسب ظاهر اینها کنار هم‌اند؛ اما «فاء» تفریع در آن نیست، این «واو» است و «واو» برای مطلق ترتیب است و در وسط آن یک مسئله داوری است، آن مسئله داوری را در سوره مبارکه «نساء» مشخص فرمود آیه ۳۵ دارد: ﴿وَ إِنْ خِفْتُمْ شِقَاقَ بَيْنِهِمَا فَابْعَثُوا حَكَمًا مِنْ أَهْلِهِ وَ حَكَمًا مِنْ أَهْلِهَا﴾، این قبل از زدن است.

پرسش: ...

پاسخ: خیر! هنوز طلاق صورت نگرفته است قبل از طلاق است.

پرسش: ...

پاسخ: برای جلوگیری از آن زدن.

پرسش: ...

پاسخ: چرا ضرب را انجام بدهد؟! اگر با داوری اصلاح می‌شود چرا باید به کتک برسد؟! این کتک برای بعد از آن حاکمیت است اگر حاکمیت اثر نکرد آن وقت حکم قضا است که بزن این حکم قاضی است این عقل محض است و عدل صرف است.

حالا آیه بعد را ملاحظه بفرمایید! دارد: ﴿وَ إِنْ خِفْتُمْ شِقَاقَ بَيْنِهِمَا﴾، نفرمود فوراً بزن! فرمود ﴿وَ إِنْ خِفْتُمْ شِقَاقَ بَيْنِهِمَا فَابْعَثُوا حَكَمًا مِنْ أَهْلِهِ وَ حَكَمًا مِنْ أَهْلِهَا﴾ به هر حال آن خانم مشکلی دارد اگر با حاکمیت خانواده و

داوری طرفین معلوم شد که او مشکلی دارد و حق با اوست دیگر نوبت به زدن نمی‌رسد اگر معلوم شد که حق با او نیست آن وقت ﴿وَاضْرِبُوهُمْ﴾، دیگری بیاید بزند یا این شخص به عنوان نهی از منکر، این از آن حرف‌های لطیف فقه اسلامی است که آن روایت کنز العرفان را بخوانیم. پس این ﴿وَإِنْ خِفْتُمْ شِقَاقَ بَيْنِهِمَا فَابْعَثُوا حَكَمًا مِنْ أَهْلِهِ وَحَكَمًا مِنْ أَهْلِهَا﴾ این قانون کلی است که اختصاصی به مسئله خانواده ندارد، در هر دو حزبی، در هر دو جناحی، در هر دو جریانی در کشور اگر اختلافی دارند واقعاً قصد صلح داشته باشند ﴿يُوفِّقِ اللَّهُ بَيْنَهُمَا﴾.

الآن ایام هفته وحدت است از بهترین نعمت‌های خدا به وسیله پیغمبر که فرمود دل‌ها را با مال نمی‌شود الفت داد، با عقل و دین می‌شود الفت داد یعنی کاری که از هیچ ثروتی بر نمی‌آید ﴿وَإِلَّا فَبَيْنَ قُلُوبِهِمْ لَوْ أَنفَقْتَ مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا مَا أَلْفَتْ بَيْنَ قُلُوبِهِمْ وَلَكِنَّ اللَّهَ أَلْفَ بَيْنَهُمْ إِنَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ﴾^۱ دل به دست «مقلب القلوب» است، فرمود تو این کار را کردی، آن هم عرب خشن را، آن جاهلیت را، اوس و خزرج را برادر کردی. ﴿لَقَدْ مَنَّ اللَّهُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ﴾^۲ ﴿مَنْ﴾ نه یعنی مَنّت گذاشت، «النعمة العظمی هی المنة»^۳ مَنّت آن نعمت بزرگ را می‌گویند، باران آمدن و آفتاب طالع شدن و مانند آن نعمت الهی است؛ اما نعمت بزرگ، نعمت وحی و نبوت است. حیف این بحث‌های عقلی اسلام است که در حوزه‌ها مهجور شده است! البته در روایات ما وجود دارد تأمین می‌کند اما آن مسئله اصلی قرآنی و روایی که در حوزه‌ها نیست. در جریان همین بعثت وجود مبارک پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) - معاذ الله - حضرت در غار حراء که بود مثلاً آن حالت پیش آمد شک کرد تردید کرد، خدیجه (سلام الله علیها) نزد «ورقة بن نوفل» رفتند و او آمد و راهنمایی کرد! این کجا و آن عقلانیتی که در مکتب شیعه است کجا!

۱. سوره انفال، آیه ۶۳.

۲. سوره آل عمران، آیه ۱۶۴.

۳. رک: غرر الحکم و درر الکلم، ص ۲۳۳؛ «...وَأَعْظَمَ عَلَيْهِ الْمِنَّةَ».

اصولاً در منطقه وحی شک نیست، بعضی از جاها است که شک هست در بعضی از عوالم، در بعضی از مراحل شک هست مثل دنیا که آدم شک می‌کند که فلان چیز حق است یا باطل است این جای شک است اما در بعضی از منطقه‌ها اصلاً شک وجود ندارد. «بیان ذلک» این است که شک همیشه در جایی است که دو شیء باشد اگر یک شیء به نام «الف» یک شیء به نام «باء» در یک جایی باشد انسان از دور ببیند شک می‌کند که «الف» است یا «باء»! اگر جایی حق و باطل بود، صدق و کذب بود، خیر و شر بود، حَسَن و قبیح بود، دو شیء وجود داشت، انسان در بادی امر وقتی چیزی را دید شک می‌کند که «من أیها» حق است یا باطل؟ اما اگر وارد یک منطقه‌ای شد که فقط یک چیز است اصلاً شک وجود ندارد در بهشت اگر انسان یک چیزی را دید شک می‌کند که حق است یا باطل است؟! این طور نیست، در «لدى الله» و «عند الله» و کارهای «عند الله»ی خود شیطان اظهار عجز کرد گفت من آن جاها راه ندارم، به مَخْلَصین راه ندارم، نه اینکه دلسوزی بکند! اصلاً راه ندارد برای اینکه ابزار و آلات فریب دارد آنها که همه ابزار و آلات فریب دنیا است را زیر پا گذاشتند اصلاً شیطان چکار می‌تواند بکند که یک ولی خدا و پیغمبر و امام را مثلاً - معاذ الله - بلرزاند؟! او اصلاً ابزار ندارد، نه اینکه دلسوزی کند و احترام کند ﴿إِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمْ الْمُخْلِصِينَ﴾^۱ ابزار آن را ندارد. در آن حرم امن، غیر از حق و غیر از صدق و غیر از خیر و غیر از حَسَن چیزی نیست اصلاً آنجا شک وجود ندارد. وقتی وجود مبارک حضرت در غار حراء وارد محدوده وحی شد اصلاً جا برای شک نیست به عنوان نمونه اگر در یک کتابخانه میلیاردی چاپ‌های مختلف خطی و چاپی قطعات مختلف کتاب باشد و همه‌اش قرآن باشد، انسان از نزدیک و دور هر کتابی را ببیند یقین دارد که این قرآن است، چون اینجا غیر از قرآن چیزی دیگر نیست. بیان نورانی ذات اقدس الهی این است که اینها وقتی وارد

۱. سوره حجر، آیه ۴۰؛ سوره ص، آیه ۸۳.

منطقه محدودی شدند ﴿رَبَّنَا إِنَّكَ جَامِعُ النَّاسِ لِيَوْمٍ لَا رَيْبَ فِيهِ﴾^۱ اصلاً شک در این روز نیست گرچه این معنا هم درست است که «لا ریب فیه وقوعه و تحققه» یقیناً هست. وجود مبارک حضرت امیر فرمود: «مَا شَكَّكْتُ فِي الْحَقِّ مُذْ أُرِيتُهُ»^۲ از آن روزی که به من نشان دادند من در هیچ چیزی شک نکردم، اصلاً آنجا شک وجود ندارد تا ما بگوییم - معاذالله - مثلاً حضرت به وسیله «ورقه بن نوفل» و همسایه مسیحی از شک بیرون آمد.

پرسش: ...

پاسخ: این وحی است نبوت او که قطع نمی‌شود، او نبی است، چه خواب باشد نبی است و چه بیداری باشد نبی است فرمود: «تَنَامُ عَيْنَايَ وَلَا يَنَامُ قَلْبِي»^۳ در این حرم امن شیطان راه ندارد آن وقت باطل وقتی نبود اصلاً شک وجود ندارد، اختصاصی به وجود مبارک حضرت امیر ندارد فرمود: «مَا شَكَّكْتُ فِي الْحَقِّ مُذْ أُرِيتُهُ»، این حرف کجا و آن حرف که «ورقه بن نوفل» آوردند کجا! گرچه مرحوم سید شرف الدین تلاش و کوشش کرد اجر او با اهل بیت (علیهم السلام)؛ اما دست و پا زدن و کمک گرفتن از این روایت و از آن روایت یک طرف است، عقلی حرف زدن طرف دیگر است. اصلاً شک نیست تا شما به دنبال این بگردید که فلان روایت این است ظاهر فلان روایت این است، این طور نیست. این وحی‌شناسی اگر در حوزه‌ها باشد نبوت‌شناسی، ولایت‌شناسی اینها حرف اول را می‌زند.

در اینجا فرمود: ﴿إِنْ يُرِيدَا إِصْلَاحًا يُوَفِّقِ اللَّهُ بَيْنَهُمَا﴾، همین! اصل کلی است جامعه را اصلاح می‌کند. ﴿لَقَدْ مَنَّ

اللَّهُ﴾، ﴿مَنْ﴾ یعنی «أَنْعَمَ نِعْمَةً عَظِيمَةً»، «الْمَنَّةُ هِيَ النِّعْمَةُ الْعَظِيمَةُ»، نه ممنونتان کرده است!

۱. سوره آل عمران، آیه ۹.

۲. نهج البلاغة (صبحی صالح)، خطبه ۴.

۳. مصباح الشریعة، ص ۴۴.

پرسش: توفیق تکوینی است یا تشریعی؟

پاسخ: البته توفیق تکوینی است، تشریع آن را بارور می‌کند یعنی کسی که راه بیفتد ﴿يُوقِّقُ اللَّهُ بَيْنَهُمَا﴾ یعنی خدا توفیق می‌دهد وسیله را فراهم می‌کند قلب را مهربان‌تر می‌کند آن مقدار لازم را برای عقلانیت و اداره زندگی داد، بخواهد اضافه بکند می‌گویند شرط آن این است که شما هم یک قدمی بردارید. در جریان حضرت مریم که ﴿وَهُزِّي إِلَيْكِ بِجِذْعِ﴾^۱ تمام این کارها را راه غیب کرده است اما فرمود اینجا مثل بهشت نیست که تمام نعمت‌ها فراهم شود، تو هم دستت را تکان بده! خدا می‌توانست همین شاخه را مقداری خم کند. فرمود مریم! ﴿وَهُزِّي إِلَيْكِ بِجِذْعِ النَّخْلَةِ تُسَاقِطُ عَلَيْكَ رُطْبًا جَنِيًّا﴾، یقیناً خدا می‌توانست وقتی ﴿بِجِذْعِ النَّخْلَةِ﴾ این درخت سرسبز شد بارور شد بار داد، شاخه آن پُر از میوه شد می‌توانست مقداری شاخه را خم کند که دست مریم باردار برسد! فرمود تو هم دستت را تکان بده؛ بله بهشت حساب دیگری است اما اینجا یک مقداری به عهده خود آدم است. در این قسمت‌ها فرمود: ﴿إِنْ يُرِيدَا إِصْلَاحًا يُوَفِّقِ اللَّهُ بَيْنَهُمَا﴾. آن وقت بعد از اینکه این مرحله تمام شد اگر چنانچه اصلاح نشدند آن وقت نوبت به مسئله ﴿وَاضْرِبُوهُنَّ﴾ می‌رسد، این ﴿وَاضْرِبُوهُنَّ﴾ هم با این بیان لطیفی است که در کنز العرفان مرحوم فاضل مقداد است. در جلد دوم این کنز العرفان صفحه ۲۱۱ طبق این چاپ، آیه پنجمی که مربوط به نکاح است به این صورت آمده است: ﴿الرِّجَالُ قَوَّامُونَ عَلَى النِّسَاءِ بِمَا فَضَّلَ اللَّهُ بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ وَبِمَا أَنْفَقُوا مِنْ أَمْوَالِهِمْ فَالصَّالِحَاتُ قَانِتَاتٌ حَافِظَاتٌ لِّلْغَيْبِ بِمَا حَفِظَ اللَّهُ وَ اللَّاتِي تَخَافُونَ نُشُوزَهُنَّ فَعِظُوهُنَّ وَ اهْجُرُوهُنَّ فِي الْمَضَاجِعِ وَ اضْرِبُوهُنَّ فَإِنْ أَطَعْتَكُمْ فَلَا تَبْغُوا عَلَيْهِنَّ سَبِيلًا إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلِيمًا كَبِيرًا﴾ ایشان می‌فرماید: «و سبب نزول هذه الآية أن سعد بن الربيع و كان من الأنصار نشزت عليه امرأته حبيبة بنت زيد فطمها» این زن را زد، «فانطلق

۱. سوره مریم، آیه ۲۵.

بها أبوها إلى النبي صَلَّى الله عليه و آله» پدر این خانم آمد پیش پیغمبر(صَلَّى الله عليه و آله و سلم) که داماد من دخترم را زد، «فقال أفرشته كريمي فلطمها!» - این «الْوَلَدُ لِلْفِرَاشِ»^۱ این کنایه از همین بستر مشترک است - «أفرشته كريمي» فراش او را دختر خودم قرار دادم او هم «فلطمها»، آن وقت «فقال النبي صَلَّى الله عليه و آله لتقتصَّ من زوجها» قصاص است و شما هم برو بزن! «فانصرفت»؛ «سعد بن ربیع» می گوید که من از خدمت حضرت مرخص شدم که بروم قصاص کنم، «فانصرفت لتقتصَّ منه» چون همان زوجه باید قصاص بگیرد، همین که دخترم حرکت کرد برود قصاص بگیرد «فقال النبي صَلَّى الله عليه و آله ارجعوا»؛ این چند نفر یعنی پدر و دختر و اینها آمدند حضرت فرمود برگردید، چرا؟ چون «هذا جبرئیل» - خود حضرت می بیند آنها که نمی بینند - «أتانی و أنزل هذه الآية» که ﴿وَاضْرِبُوهُنَّ﴾، این آیه الآن نازل شد. «فقال النبي صَلَّى الله عليه و آله أردنا أمراً» ما خیال کردیم و گفتیم قصاص است «و أراد الله أمراً و الذي أراد الله خير و رفع القصاص» را «ثُمَّ إِنَّ الْآيَةَ فِيهَا أَحْكَامٌ» یکی پس از دیگری مسئله قضا و امر به معروف و نهی از منکر، این مربوط به قاضی خانواده است و برای این یک آیین نامه می خواهد، یک وظیفه می خواهد، یک دستور العمل می خواهد که کجا بزنند، چقدر بزنند، قاضی باید عادل باشد، همان شرایطی که قضا دارد، غرض این است که دستور قضایی می خواهد، حکم قضایی می خواهد، شرایط خاص می خواهد این آن وسطها واقع شده است اما بعد از مسئله صلح است این چنین نیست که آیه سوره مبارکه «نساء» ﴿فَابْعَثُوا حَكَمًا مِنْ أَهْلِهِ وَ حَكَمًا مِنْ أَهْلِهَا﴾ آن وقت او قبل از داوری برود بزنند! این نیست، مگر اینکه دسترسی به داوری نداشته باشند یا داوری کرده باشند اساس ندارد این نظم آیه است این داوری برای چه موقع است آیا برای بعد از زدن است؟ اینکه نیست! حکم قضا قبل از صلح است، اینکه نیست! حالا یک وقت

۱. الکافی (ط - الإسلامية)، ج ۵، ص ۴۹۱.

امکان نیست در جایی هستند که کسی نیست مسافرت‌اند این حرف دیگری است که ﴿فَابْتَغُوا حَكَمًا مِنْ أَهْلِهِ وَحَكَمًا مِنْ أَهْلِهَا﴾.

بنابراین این بخش‌ها بحث فقهی جدیدی نیست. از اینجا آن فصل اخیر که آخرین بحث است روشن می‌شود که چرا الآن شما در این فقه می‌بینید محقق می‌گوید که لباس زمستانه‌اش این طور باشد که اگر به قضا و داوری رسید باید ریاضی باشد. مادامی که مسئله صلح است برابر عرف است، وقتی مسئله قضا و داوری است برابر ریاضی باید باشد که چقدر دادی، برابر قیرات و مثقال و مانند آن نظر می‌دهند؛ غذای زمستانی چقدر، غذای تابستانی چقدر، لباس زمستانه چقدر، لباس تابستانه چقدر، اگر خادم داشت با آن تشریفات زندگی می‌کرد حالا که اینجا آمد باید خادم داشته باشد، قرارداد می‌گذارند، بعد مرد می‌گوید که خادم را شما خودتان تهیه می‌کنید یا ما تهیه کنیم؟ قرارداد می‌کنند، اگر نشد خود مرد باید خدمت انجام بدهد، اینجا ریاضی حرف زدن است؛ این معلوم می‌شود که برای محکمه است. ما برای شما خدمتگزار بیاوریم یا شما خدمتگزار تهیه می‌کنید و ما اجرتش بدهیم؟ همه اینجا باید مشخص شود. همه اینجا را مرحوم محقق در شرایع دارد،^۱ بزرگان دیگر هم دارند برای اینکه روزی به دعوا رسید این باید حکم ریاضی داشته باشد.

«و الحمد لله رب العالمین»

۱. شرائع الإسلام فی مسائل الحلال والحرام، ج ۲، ص ۲۹۳؛ «و أما قدر النفقة...».